

تحول فاء اعجمی یا صامت دولبی سایشی واکدار β از زبان طبری کهن تا زبان مازندرانی

محمدعلی میرزایی (کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران - بولونیا)

حمیده ابراهیمی (کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه تهران)

چکیده: از میان زبان‌های ایرانی دوره میانه که دارای واج‌گونه سایشی دولبی واکدار β هستند، می‌توان به سغدی، پهلوی اشکانی، فارسی میانه ترفانی و بلخی اشاره کرد. واج مذکور که نزد قدما به فاء اعجمی نیز معروف است، در متون اولیه اسلامی به صورت «ف»، «ف» و صورت تصحیف‌شده آن، «ق» مضبوط است. اما نکته قابل توجه این است که زبان فارسی میانه نشانه‌ای برای این صامت در خط پهلوی ندارد. به همین دلیل، می‌توانیم ادعا کنیم که این واج حاصل تحول خود زبان طبری در دوره نو و با کمی تسامح، نیای همین زبان در دوره میانه بوده است. علی‌رغم آنچه از متون فارسی قرون اولیه اسلامی در مورد این صامت به دست آمده و درباره آن مطالب متعددی نگاشته شده، از وجود چنین صامتی در زبان طبری، هیچ صحبتی به میان نیامده است. کلماتی مانند «*سَفَزه» و «اَفَروج» که در متون کهن طبری ثبت شده‌اند، به روشنی نشان‌دهنده این صامت در این زبان هستند. همچنین می‌دانیم که واج‌گونه β، زمان زیادی در زبان‌های ایرانی نو باقی نمانده و در گونه‌های مختلف زبان فارسی، به واج‌های b, v و f بدل شده است. اما در زبان طبری کهن و برخی واژه‌ها در گویش‌های مازندران، تحول آوایی دیگری رخ داده که حاصل آن به تولید مصوت ǝ یا ǘ انجامیده است، مانند «اوروج [o/urūj]»، «شو [šō]»، «او [ou/o]»، «اوکتَن [o/ukatan]»، «فَرسِیو [farsiyo]» و «لو [lu]». در این مقاله، قصد داریم با رویکرد زبان‌شناسی تاریخی، وجود فاء اعجمی در زبان طبری و بقایای آن در زبان مازندرانی را اثبات کنیم و به تبیین

قواعدی پردازیم که توجیه‌کننده این تحول آوایی رخ داده در زبان طبری باشد. همچنین موارد استثنا زبان طبری را مرور می‌کنیم و درنهایت، به قاعده‌ای که جایگزین تحول یادشده گشته‌است، اشاره خواهیم کرد. سرانجام از میان همین یافته‌ها، به شناسایی دوره‌های تحول زبان طبری دست خواهیم یافت.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی تاریخی، زبان‌های ایرانی، زبان طبری، زبان مازندرانی، متون کهن طبری، فاء اعجمی

۱. پیشینه تحقیق

در میان زبان‌های ایرانی نو، پس از زبان فارسی، زبان طبری بیشترین آثار مکتوب را داراست، آثاری همچون اشعار مندرج در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تاریخ رویان مولانا اولیاءالله آملی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی و ترجمه‌ها و تفاسیر قرآن به زبان طبری و جز آن که تاریخ تألیف برخی از این آثار به سده چهارم، تقریباً برابر با پیدایش متون دری در ایران،^۱ بازمی‌گردد. اگرچه تعداد این متون زیاد نیست و در برخی موارد، به‌طور کامل قابل خواندن نیستند، همین مقدار، راه را برای مطالعات تاریخی زبان طبری هموار کرده‌است.

با وجود شواهد گوناگونی که از متون مذکور در دست است، می‌توان به وجود گونه‌های کهن‌تر زبان مازندرانی — که ما آن را برای تفکیک بهتر میان دو برهه زمانی، زبان طبری می‌نامیم — پی برد؛ اطلاعات ارزشمندی که ما را به چگونگی تحول واج‌های کهن از ایرانی باستان یا فارسی میانه^۲ به طبری رهنمون می‌شود. به واسطه همین اطلاعات است که می‌توانیم خاستگاه برخی از تحولات را مستقیماً از ایرانی باستان بدانیم و درعین حال، درباره برخی دیگر از تحولات، رد پای حضور پرننگ فارسی میانه، به‌ویژه فارسی میانه ساسانی (پهلوی) یا حتی فارسی نو را در این ناحیه به اثبات برسانیم.

۱. برای اطلاعات بیشتر، نک: دیباچه کتاب واژه‌نامه طبری، تصحیح و بررسی صادق کیا.

۲. بر اساس یافته‌های زبان طبری که در این مقاله بررسی خواهد شد، بسیاری از کلمات موردنظر، مستقیماً اصلی در ایرانی باستان ندارند و حاصل ورود صورت‌های فارسی میانه یا نو هستند.

۲. پیشینه واج دولبی β

وجود \ddot{o} یا \ddot{u} در تعدادی از واژه‌های مازندرانی — در قیاس با صورت‌های دیگر همین کلمات در فارسی نو یا میانه — این پرسش را به وجود می‌آورد که قاعده تحول آوایی طبری برای این دسته از واژه‌ها چه بوده است؟

در نگاه نخست در کلماتی نظیر «او \ddot{o}/\ddot{u} » (آب)، «آسیو \ddot{o}/\ddot{u} » (آسیاب)، «فرسیو \ddot{o}/\ddot{u} » (افراسیاب)، «آفتو \ddot{o}/\ddot{u} » (آفتاب)، «شو \ddot{o}/\ddot{u} » (شب)، «لو \ddot{o}/\ddot{u} » (لب)، «تو \ddot{o}/\ddot{u} » (تب)، «خو \ddot{o}/\ddot{u} » (خواب)، «تو \ddot{o}/\ddot{u} » (تاب)، «توره \ddot{o}/\ddot{u} » (توبره)، «سوز \ddot{o}/\ddot{u} » (سبزه)، «اوروجن \ddot{o}/\ddot{u} » (افروختن)، «اوسن \ddot{o}/\ddot{u} » (آبستن)، «هوشن \ddot{o}/\ddot{u} » (بیفشان، بریز)، «اولا \ddot{o}/\ddot{u} » (تاول، آبله)، «اوسار \ddot{o}/\ddot{u} » (افسار)، «اوریشم \ddot{o}/\ddot{u} » (ابریشم)، «اوسانه \ddot{o}/\ddot{u} » (افسانه)، «ونوشه \ddot{o}/\ddot{u} » (بنفشه)، «کوش \ddot{o}/\ddot{u} » (کفش) و «کوک \ddot{o}/\ddot{u} » (کبک)، چنین به نظر می‌آید که واج‌های b یا f فارسی در طبری به \ddot{o} یا \ddot{u} بدل شده‌اند. اما با نگاهی دقیق‌تر به صورت کهن‌تر^۱ این واژه‌ها در می‌یابیم که واج b باستانی (که خود حاصل p بعد از مصوت است) بعد از مصوت — به ویژه a — اصل این تحول آوایی را تشکیل می‌دهد. قاعده‌ای که به همین جا ختم نشده و مسیرهای چندگانه‌ای را هم در گونه‌های مختلف زبان فارسی و هم در زبان طبری طی کرده است. دلیل پیدایش این واج‌های ثانویه فارسی را باید در تحولات قدیم‌تر فارسی جست‌وجو کرد؛ تحولی که در آن، واج b پس از مصوت a ، به واج دولبی سایشی β بدل شده است، که آن را فاء اعجمی نیز خوانده‌اند.

علی‌اشرف صادقی (۱۳۵۰: ۴۴) درباره فاء اعجمی (β) می‌نویسد «فاء اعجمی (β=ف) دیگر صامتی است که به صورت ف، یعنی ف با سه نقطه روی آن نشان داده شده است. این تلفظ یک سایشی دولبی آوایی (واکبر) است و نزد قدما به فاء اعجمی معروف بوده است.

۱. منظور هم ایرانی باستان و هم فارسی میانه است. در بعضی موارد، حتی فارسی دری را نیز دربر می‌گیرد.
۲. البته مثال‌هایی هم وجود دارد که تحول b بعد از مصوت‌های دیگر نیز رخ داده و صرفاً منوط به مصوت a نبوده است، مانند «آو» و «niβō» که در ادامه به آن اشاره می‌شود. در این مقاله به دلیل آنکه بیشتر این تحولات با مصوت a رخ داده است، به طور کلی، این مصوت را مدنظر قرار داده‌ایم.

فاء اعجمی مسلماً واج^۱ مستقلی نبوده و ظاهر شدن آن منوط به بعد از مصوت بوده است. به عبارت دیگر، ف گونه‌ای از «ب» است بعد از مصوت» و همو (۱۳۸۰: ۱۰۷) به نقل از کتاب حمزه اصفهانی به خطوط ایرانی پیش از اسلام اشاره می‌کند که همه با «دفییره» ترکیب شده‌اند، مانند (... رم دُفیره، کَشْتَه دُفیره، ... و غیره. به نظر می‌رسد که حرف «ف» در این کلمه، نماینده تلفظ β بوده که یک سایشی دولبی واک‌دار بوده و گاهی در متون فارسی آن را به شکل ف می‌نوشته و فاء اعجمی می‌نامیده‌اند).

ملک الشعرا بهار (۱۳۵۵: ۱۹۲) نیز نوشته است: «واو مخصوصی است که امروز در زبان ما دیگر وجود ندارد و لغاتی که واو مذکور در آن بوده است، گاهی آن واو به فاء و گاهی به باء و گاهی به باء و گاهی به واو عادی بدل گردیده است،... و آن فا را فاء اعجمی گویند و عربان بر روی چنین فائی که اصل آن واو غلیظ است سه نقطه به علامت گذارند...». همچنین ناتل خانلری (۱۳۶۵: ۴۶/۲) به فاء اعجمی اشاره می‌کند، اما به غلط آن را معادل واو فارسی می‌داند. او در این باره می‌نویسد «این صامت همان واک لب و دندانی آوایی است که در فارسی وجود دارد، اما در عربی نیست و...». در کتاب تاریخ نسخه‌پردازی نیز مثال‌های متعددی آمده است که فاء اعجمی را با دو نقطه ضبط کرده‌اند و «کتابت / قا/ در کلمات براقراستن، قام دادن، افرختن و افزونی دیده می‌شود» (مایل هروی ۱۳۷۹: ۳۰۰).^۲ البته باید توجه شود که این‌ها تصحیف نویسه ف بوده‌اند.

۳. شواهد

اثبات این ادعا که این تحولات آوایی بر مبنای وجود واج‌گونه β در زبان طبری استوار بوده است، خود به شواهد زبانی گفتاری و متنی نیاز دارد. متأسفانه، در شواهد گویش‌های مازندرانی، شاهدی برای اثبات این ادعا وجود ندارد، اما در متون کهن طبری نمونه‌هایی از ثبت برخی واژه‌ها با املاهایی که گویای فاء اعجمی است، در دست است. در این مقاله، در

1. phoneme

۲. برای بررسی مثال‌های بیشتر، نک: مایل هروی ۱۳۷۹: ۲۹۹-۳۰۰.

بررسی شواهد صورت اصلی کلمات مطابق با املای منابع آمده‌است، اما در آوانویسی و توضیحات صورت تصحیح‌شده را لحاظ کرده‌ایم.

۱.۳. افروج

در کتاب تاریخ طبرستان، در داستانی که مربوط به بنیان‌گذاری شهر آمل است، متنی طبری نقل شده‌است که وجود فاء اعجمی در زبان طبری را تأیید می‌کند. در این داستان، حکایتی روایت شده که در بخشی از آن به گفت‌وگوی شاه و همسرش که اهل طبرستان است، اشاره شده‌است: ...شهنشاه روزی در اثناء محاوره و مشاوره ازو پرسید که زنان ولایت شما را چشم‌ها خوب‌تر و دهان خوشبوتر و بشره نرم‌ترست. موجب و سبب چیست، دختر بلغت خویش جواب داد که: جاوید^۱ فرخ خسرو خدای انوشه ورجاوید اچ بامدادان سفر دین چشم افروج^۲ اُ اچ تاوستان کتان و زمستان پرنیان پوشین تن افروج^۳، اُ اچ سیر و انکسم خوردن دمش افروج، ... (ابن اسفندیار تاریخ طبرستان: ۷۰).

jāvēd farrox xusrō xwadāy anōša var-jāvand⁴/ aǰ bāmdādān saǰza diyan čašm aǰbrōǰē

u aǰ tāvistān kattān u zamistān parniyān pōšiyān tan aǰbrōǰē / u aǰ šir u angubim xwardan damiš aǰbrōǰē.

جاوید فرخ خسرو خدای انوشه ورجاوند / از بامدادان سبزه دیدن چشم افروزد

و از تابستان کتان و زمستان پرنیان پوشیدن تن افروزد/ و از *شیر و انگبین خوردن دمش افروزد.^۵

۲.۳. سفزه

در این شعر، نویسه «ف» در واژه «سفر» که تصحیف «سفزه»^۶ و گونه دیگری است از «ف»،

۱. در تصحیح اقبال به‌گونه‌ای نوشته شده‌است که حرف «و» بالای خط قرار دارد (ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان: ۷۰)، گویی به‌هنگام چاپ از قلم افتاده‌است. اما کیا آن را به‌عنوان نسخه اصلی در متن نگه داشته و «جاوید» را در پاورقی ارجاع داده‌است. این در حالی است که سایر نسخه‌ها همان «جاوید» را ثبت کرده‌اند.

۲. افروج (Browne 1905: 24). ۳. نک: پاورقی شماره ۱.

۴. کیا آن را به «ورجاوند» تصحیح و ترجمه کرده‌است (کیا ۱۳۲۷: ۱۳۲).

۵. و از بادرنگبویه؟ خوردن دهن افروزد (همان: ۲۳۰). ۶. برای اطلاعات بیشتر، نک: همان: ۲۳۱.

نشان می‌دهد که این واژه، زمانی در طبری به‌صورت صامت سایشی دولبی واکدار β تلفظ می‌شده‌است. واژه افروز به معنی «افروز» نیز بر همین اساس، نشان‌دهنده همین تلفظ است.^۱ شاید هنوز هم نتوان با اطمینان، نویسه «ف» را همان فاء اعجمی (β) دانست. برای نزدیک‌تر شدن به چنین ادعایی، به بررسی اشتقاق این واژه‌ها در زبان‌های باستانی نیاز داریم؛ اشتقاقی که اگر گویای وجود واج p یا b باشد، یک گام ما را در رسیدن به نتیجه به پیش می‌برد. دربارهٔ واژه «*سفره» از لغت «سبز» که در زبان مازندرانی به‌صورت $s\bar{u}z$ و $s\bar{o}z$ تلفظ می‌شود، در کتاب فرهنگ کوچک زبان پهلوی، صورت فارسی میانه «(spz, sbz (sabz)» (مکنزی ۱۳۷۳: ۱۳۲) ذکر شده و در کتاب فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی نیز آمده‌است: «فارسی میانه $sabz/sa\beta z$ ظاهراً مشتق از ایرانی باستان -sapači* از -sapa* «نبات، گیاه، رستنی» (حسن‌دوست ۱۳۹۵: ۲۹۲۷/۳). البته برای این لغت، دو اشتقاق دیگر هم در نظر گرفته‌اند؛ مایرهوفر و مولر این لغت را از ایرانی باستان -saspa* دانسته‌اند و هنینگ معتقد است این لغت از -spiz* مشتق شده‌است (به نقل از حسن‌دوست، همان‌جا).

باتوجه به اشتقاق این واژه، به‌نظر می‌رسد برای ورود این واژه به طبری، نباید اصلی کهن‌تر از فارسی میانه، یعنی لغت $sabz$ تصور کرد؛ زیرا، این واژه از اصلی با واج β آمده‌است و باید در طبری به β بدل می‌شد، ولی اینکه صورت z به طبری رسیده، یعنی صورت واردشده به زبان طبری، خود z دار بوده‌است.^۲ البته در صورت قبول اشتقاق لغت از آنچه هنینگ گفته‌است، این لغت، به‌ظاهر، اصلی در ایرانی باستان خواهد داشت. اما اگر مطابق نظر هنینگ فرض را بر -spiz* بگذاریم و بخواهیم ریشهٔ «سوز» مازندرانی را در

۱. البته در اینجا این احتمال مطرح می‌شود که شاید «افروز» تحول «افروز» فارسی باشد. در رد این احتمال می‌توان گفت وجود واج β که خود حاصل تحول β * ایرانی باستان است، این نظر را رد می‌کند. در این باره رجوع کنید به اصل واژه‌های روز، پز (مادهٔ مضارع یختن)، حرف اضافهٔ از (در همین متن)، آموز (مادهٔ مضارع از مصدر آموختن) و... که در طبری به روج، بیج، آج (جا) و آموج تبدیل شده‌اند.

۲. ممکن است این ایراد وارد شود که در طبری، β های پس از واکه به β بدل شده‌اند، نه لزوماً آنهایی که در خوشهٔ همخوانی هستند. در پاسخ به این مسئله، باید گفت که حتی پذیرش این امر نیز در اشتقاق واژه از فارسی میانه $sabz$ ایرادی وارد نمی‌کند، زیرا صورت نهایی کلمه در طبری، یعنی «سوز»، وجود z در کنار مصوت را بازمی‌نمایاند و این خود یعنی تحول از اصل کهن‌تر. بنابراین این تحول به‌قدری قدیمی نبوده که همچنان β در واژه باقی مانده باشد و پس از آن به β بدل شود، بلکه تحول روی واژهٔ فارسی میانه یا نو انجام شده‌است.

ایرانی باستان این واژه دنبال کنیم، بازهم اشکالی وجود دارد و آن اینکه در زبان طبری p/b های میان‌واکه‌ای مشمول این تغییر نمی‌شوند^۱ (نک: جدول). همچنین خوشهٔ sp در طبری باقی می‌ماند — دست‌کم در یک مورد شاهد معتبری وجود دارد — مانند «اسپه/ espe» به معنی سفید. پس در این مورد هم حتی اگر این اشتقاق را بپذیریم، بازهم صورت کلمه از گونهٔ تحول‌یافتهٔ فارسی میانه یا نو، به طبری وارد شده‌است.

در مورد اشتقاق افروج نیز باید به سراغ اشتقاق مادهٔ مضارع «افروز» از مصدر افروختن برویم. حسن دوست (۱۳۹۵: ۴۰۶/۱) می‌نویسد: مادهٔ مضارع ایرانی باستان از *abi-rauča- و در فارسی میانهٔ ترفانی aβrōz است. دورکین — مایسترانست (2004: 14) واژه را در فارسی میانهٔ ترفانی به صورت «abrōz (aβrōz)» و پهلوی اشکانی «brwc (aβrōž)» حرف‌نویسی و آوانویسی کرده‌است. نکتهٔ بسیار مهمی در شناخت اشتقاق این کلمه وجود دارد؛ اینکه برخلاف واژهٔ پیشین، این واژه به دلیل وجود *ř* حاصل از *č* ایرانی باستان، از اصلی در ایرانی باستان برخوردار است. اگرچه وجود آوانویسی دوگانه برای فارسی میانهٔ مانوی توسط دورکین — مایسترانست و حسن دوست خود محل بحث است، وجود این واج‌گونه در اشکانی، خود مؤید این تحول آوایی در زبان بوده‌است.

۳.۳. آو

شعری از دیواره‌وز یا مسته‌مرد^۲:

وا^۳ کیهون ای خور خورمی وندا/ هست آو^۴ و مستو آتش بیانبا (ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان:

۱۳۹).

۱. در اینجا منظور از p/b های میان‌واکه‌ای صورت بعدی کلمه یعنی *sapiz است. این خود یعنی تحول واژه را براساس آنچه اصل آن بوده دنبال کنیم و فرض نکنیم که در طبری هم به‌طور جداگانه همان تحولی روی داده که در فارسی رخ داده‌است، یعنی *sabz > spiz*.

۲. هر دوی این نام‌ها لقب شاعری طبری است که در سدهٔ چهارم می‌زیست و به دربار عضدالدوله دیلمی و قابوس و شمشگیر رفته بود. برای اطلاعات بیشتر، نک: تاریخ طبرستان، ص ۱۳۹.

۳. تصحیف دا.

۴. «آو» (نک: Browne 1905: 89). کیا علاوه‌بر صورت مذکور به «او» به‌عنوان نسخه‌بدل ارجاع داده‌است (کیا ۱۳۲۷: ۱۱).

dā gēhūn ay xor xurramī vindā / mast āw u mast vā taš biyenā

به نظر می‌رسد «بیانبا» تصحیف «بینا» و احتمالاً صورت گویشی از «بینه/bine» است (فعل ماضی سوم شخص جمع)، ترجمه این بیت چنین خواهد بود:

تا گیهان از خور (= خورشید) خرمی یافت / آب مست و باد و آتش مست (= سرمست) بودند.

از آنجایی که واژه «آب» در طبری به صورت او (ū/ō) شاهد دارد، در نگاه اول به نظر می‌رسد که این واژه یا تصحیف او طبری است یا تصحیف آب فارسی، چنان‌که منشی زاده با این تصور، واژه را āw آوانویسی کرده است (نک: Monchi-Zadeh 1969: 168). اما با در نظر گرفتن وجود واج‌گونه β در زبان طبری و تحول ثانویه آن و همچنین با توجه به صورت خاص ضبط‌شده این واژه، می‌توان این را هم نویسه‌ای از فاء اعجمی یا صورت بعدی آن āw دانست. اصل این واژه که از فارسی باستان -āp (حسن‌دوست ۱۳۹۵: ۱/۱) و فارسی میانه āb (مکنزی ۱۳۷۳: ۲۷) مشتق است، این نظر را تأیید می‌کند. همچنین در لغت‌نامه دهخدا (۱۳۷۷) به صورت‌های دیگر این واژه در گویش‌ها، به صورت «آف»، «آو» و «او» اشاره شده است.

با بررسی متون دیگر طبری، درمی‌یابیم که از این صورت نوشتاری در منابع طبری نشانی نیست. متون متأخرتر زبان طبری، واژه‌هایی با چنین شرایط آوایی را با نویسه «ف» که بیانگر فاء اعجمی باشد نشان نمی‌دهد. این خود نشان از تحول این واج در زبان طبری داشته است. اما برای آنکه به چگونگی این تحول آوایی در زبان طبری و گویش‌های زبان مازندرانی پی ببریم و بدانیم که این تحول، خاص این زبان بوده است یا خیر، ضروری است تا چگونگی آن را در گونه‌های مختلف فارسی نواز نظر بگذرانیم.

صادقی درباره تحول بعدی این واج‌گونه در زبان فارسی (درواقع گونه‌های مختلف زبان فارسی)، معتقد است که در اصل، این تحول باید از فاء اعجمی به «ب» بازمی‌گشت، اما به‌غیر از واژه‌های متعددی مانند شب و لب که تحول مذکور را تأیید می‌کنند، واژه‌هایی همچون وام، اوگندن و نهیو و افزون، افزار، افگندن و غیره، و همچنین موارد نادری چون «پام (= بام)» گویای تحول فاء اعجمی به ترتیب به واج‌های v، f و p هستند (نک: صادقی ۱۳۵۰: ۴۶).

۴.۳. اوروجن

همان‌گونه‌که از چند نمونه فوق‌الذکر برمی‌آید، استعمال واج‌گونه β در گونه‌های مختلف زبان فارسی رایج بوده و به‌مرور زمان، به واج‌های دیگری تحول یافته‌است، اما زبان طبری به‌عنوان یکی از زبان‌های ایرانی، راه دیگری را در این تحول برگزیده‌است. این تحول از همان سده‌های آغازین دوره نو زبان‌های ایرانی آغاز شده‌است و شواهد متعددی از آن را می‌توان در برخی از اشعار طبری یافت.

دو بیت از اسفهد خورشید بن ابوالقاسم مامطیری:

در تاریخ طبرستان در عهد اسپهد رستم بن علی بن شهریار بن قارن، ملقب به شاه غازی آمده‌است: و چنین شنیدم که کیکاوس استندار چون خواست درو^۱ عصیان کند با قاضی ولایت خویش مشورت کرد، او را بر آن دلیری رخصت داد تا شاه غازی برویان شد تا کران تا کران ولایت آتش بفرمود کشید، اسفهد خورشید بن مامطیری می‌گوید، طبری

تدبیر کرده کادی کی کوشک بسوجن/ اونی که سی کوشک پرنده تا بلوجن
نون کشور بوین سوجن کهون اوروجن/ تدبیر کر کاری دیر هار موجن^۲ (ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان: ۱۰۸)

tadbīr karde kādī kē kōšk e ba-sōjān / ūn ē kē* say/še kōšk ... tā ba lōjān
nūn kišvar bavēn sōjān gēhūn ōrōjān / tadbīr kar kādī re diyar hāmūjān
تدبیر کرده قاضی که کوشک را بسوزند (بسوزانند)/ آنی که کوشک خود او (یا صد کوشک) پر(?)
است تا به سقف.

اکنون کشور بین سوزان، جهان افروزان / [اکنون بین] تدبیرگر قاضی را [چیز] دیگر آموزند
در اینجا واژه اوروجن به معنی افروزان را نیز باید دنباله قاعده ذکر شده دانست، اما باید

۱. منظور شاه غازی است.

۲. نگارندگان این مصرع را این‌گونه تصحیح کرده‌اند: تدبیر گر کادی ره دیر هاموجن
و کیا این‌گونه ترجمه کرده‌است:

تدبیر کرده قاضی که کوشک بسوزند/ آنکه کوشک خود او پر بوده (?) تا به روزن
اکنون کشور بین سوزان جهان افروزان/ تدبیر کرده قاضی... (کیا ۱۳۲۷: ۲۲۹).

مشخص نمود که کدام‌یک از دو صورت *orōjen* یا *aβ/w/vrōjen*، خوانش صحیح برای این واژه محسوب می‌شود. از آنجایی که این واژه قید حالت از افروختن است، در واقع دنباله افروج (با فاء اعجمی) است که در بالا ذکر شد. اما با توجه به اینکه این واژه در مازندرانی وجود ندارد (یا دست‌کم نگارندگان آن را در جایی نیافته‌اند)، همچنان نمی‌توان با اطمینان درباره آن اظهار نظر کرد و بیان نظر نهایی، باید به بعد از بررسی شواهد متنی و گویشی دیگر موکول شود.

۵.۳. شو و او

شعر قاضی هجیم^۱:

دا بشو یضحکون می ریشی / من برای چرا نخنداؤ (کیا ۱۳۲۷: ۱۵)^۲

dā ba šō yazhakūn a mē rīše / man barāy ī čerā naxandāʔon

تا به شب می خندند به ریش من / من برای چه نخندم (همان: ۲۳۴).

کشمشی اون چنون کی مین دنبو یا اوی حی و لام حلواؤ (همان: ۱۵)

kišmiš-ē ūn čōnūn kē men dānam / yā ō-ye hay-y u lām halvāʔon

کشمشی آن چنان که من دانم / یا آب زنده و... حلوا (همان: ۲۳۵)

در مورد واژه‌های بالا، بی‌شک می‌دانیم که آنچه در خط است، بیانگر تلفظ *ō/ū* است،

یعنی *ō/ū* و *šō/ū*، چنان که در گویش‌های زبان مازندرانی هم به همین صورت رایج است.

۶.۳. اوگتن

بیتی دیگر از دیواره‌وز:

آین بیم یکی شو مست هو بی مونس / بدای شمسی دل دنمه^۳ ای کس

۱. چیزی درباره او در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار نیامده است جز اینکه: «قاضی هجیم، زاهد و عالم، تربت بر در مقدس مشهد آل رسول الله، به محله عوامه کوی دارد» (ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان: ۱۳۱).

۲. برای متن کامل شعر نک: همان: ۱۳۴-۱۳۵.

۳. دنهراسن (م. ۱) / C: ونهراسن (Browne 1905: 89).

ناگا بمن اوگتن^۱ یکی دو نادون / هاگتن بردن ازو^۲ بزیندون (ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان: ۱۳۹)

āyan bīme yakē šō mast u bē mūnes / bad ay šams e dil da-na-harāsān ay kas
nāgā ba man ōkatan yakē dō nādūn / hā-gitan burdan zanan ba zēndūn

آیان بودم یک شبی مست و بی مونس / به جز شمس (شمس المعالی) را دل ناهراسان از کس.
ناگه به من افتادند یکی دو نادان / گرفتند و بردند زنان به زندان.

در اینجا واژه شو برای ما ابهامی ندارد، اما مسئله اصلی بر سر تلفظ واژه اوگتن است؛
باید آن را o/ukatan یا aβ/v/wkatan؟ پاسخ این سؤال نیز به بررسی‌های بیشتر
زبانی نیازمند است و در ادامه، به تبیین آن خواهیم پرداخت.

۷.۳. فرسیو

بیتی طبری منسوب به کیا افراسیاب در کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران آمده است
که مربوط به پایان درگیری او با فرزندان فخرالدوله بر سر قتل پدر آنها به فرمان کیا افراسیاب
چلاوی است. در کتاب چنین آمده است: چون ملک فخرالدوله حسن بن کیخسرو، آخرین
امیر کینخواری از آل باوند به دست پسران کیا افراسیاب چلاوی به قتل رسید... (مرعشی
۱۳۴۵: ۴۷).

ملک رستم‌دار پسر شاه غازی / آمل بنتونی / بنه تونی کیتن وازی وازی^۳

مردان^۴ جنگی دارمه اسپان تازی / پره^۵ فرسیومه من باین درازی (مرعشی ۱۳۶۳: ۲۷۰)

malek ī rostdmār ī pesar šāh ī qāzī / āmol ba-na-tūn-ni gitan vāzī vāzī
mardūn ī jāngī dārme aspān ī tāzī / pēr farsiyō me man ba īn dirāzī

پسر ملک رستم‌دار، شاه غازی / آمل را نمی‌توانی به این بازی بازی (به‌آسانی) بگیری

مردان جنگی دارم، اسپان تازی / پدر، افراسیاب هستم من به این درازی

۱. این واژه در متن اصلی تصحیح براون به صورت اوگتن آمده است (Browne 1905: 89). کیا آن را از کتن به معنی
«افتادن» می‌داند (کیا ۱۳۲۷: ۲۱۸) و ما نیز صورت دوم را در ادامه به کار خواهیم برد.

۲. تصحیح براون: زنن (Browne 1905: 89).

۳. این بیت در تصحیح تسبیحی نیامده و فقط در تصحیح دارن ذکر شده است.

۴. مردون
۵. برجیان «ه» را در پراوتز آورده است (نک: برجیان ۱۳۸۸: ۸۲).

در این شعر نیز واژه «فرسیو» که مشابه دیگری در متون و حتی گویش‌های مازندرانی ندارد، حائز اهمیت است. این واژه که در فارسی به صورت «افراسیاب» باقی مانده است، در فارسی میانه زردشتی به صورت frāsiyāb به کار رفته است (بهار ۱۳۴۵: ۱۲۴). با در نظر گرفتن واژه از صورت فارسی میانه، می‌توان دریافت که این واژه و تحول آن در طبری قدمت زیادی دارد. همچنین شباهت بخش دوم واژه به «آب»، مؤید همان تحولی است که برای واژه «او» به معنی «آب» رخ داده است.

۸.۳. لو

دوبیتی منقول در مسائل پارسیه:

نرکیسه چش آزورمه بتی لو خوش / بوی یاسنه‌ها دمن مشکی به تی کش
خوبان^۱ هرچند خوانند مرا سوروش / نه تونند به می دل کشتن تی عشق تش (محمدی
۱۳۹۶ الف: ۳۶۹).^۲

nargisa češ āzur me ba tē lō-e xaš / bave yāse hā daman miški ba tē kaš
xubān harčand xānand marā sūrevaš (?) / na tunand ba mē dil kuštan tē ešq ī taš
[ای] نرگس چشم، به بوسه لب تو حریص هستم / [ای] دامن مشکی [که] یاسمن‌ها در بغل تو باشد
[ای] سرووش: هر چند خوبان مرا بخوانند (یا: هر چند خوبان مرا سرووش بخوانند)^۳ / به دل من کشتن
عشق تو را نمی‌توانند.

در این ابیات نیز واژه لو که از اصل bدار در زبان مشتق است، مشمول همین قاعده شده است.

باتوجه به اطلاعات به دست آمده از طبریات کهن، واژه‌های مورد نظر بدین صورت ضبط شده‌اند: دو بار شو، یک بار او، یک بار اوکتن، یک بار فرسیو، یک بار اوروجن و یک بار لو. درباره تلفظ واژه‌های شو، او، فرسیو (به دلیل یکسان بودن تحول با واژه او) و لو تردیدی وجود

۱. حرف آخر نقطه ندارد.

۲. این طبریات از نسخه‌های خطی استخراج شده و در مسائل پارسیه علامه قزوینی به چاپ رسیده است.

۳. این مصرع را میثم محمدی چنین ترجمه کرده است: خوبان هرچند مرا نادان بخوانند (محمدی ۱۳۹۶ الف: ۳۷۱).

ندارد، اما در اینجا برای تبیین دقیق اینکه کدام‌یک از تلفظ‌ها \ddot{o} یا \ddot{a} یا v - برای سایر واژه‌ها صحیح است، رجوع به گویش‌های زبان مازندرانی راهگشا خواهد بود.

۴. تبیین شواهد

جدول زیر مجموعه‌ای از واژگان گویش‌های مازندرانی است که در آن مصوت \ddot{o} یا \ddot{a} حاصل تحول واج b هستند. همچنین در این جدول، برخی از صورت واژه‌ها در زبان‌های پیش از خود نیز آمده‌است.

فارسی میانه مانوی (تر فانی)			فارسی میانه		ایرانی باستان	
بویس	مگزی	دورکین – مایستر ارنتست	نیبرگ	مگزی	حسن دوست	هرن
ʾb, ʾb (āb) 4	ʾb 27	ʾb, ʾb (āb) 7	āp 20	ʾp (āb) 27	-	*āp 1
ʾbwws (ābus) 6	ʾbwws 32	ʾbwws (ābus) 15	āpustan 28	ʾpystan (ābestan) 30, ʾpws-tn (ābustan) 32	-	
-	-	-	-	ʾp̄lk (ābilag) 31	-	
-	-	-	-	ʾsyʾp (āsyāb) 44	-	*ās- 7 + *āp 1
ʾptʾb (āftāb) 14	-	ʾptʾb (āftāb) 50	-	-	*āf + *tāb 88	-
-	ʾbr 31	ʾbr (aβr) 14	avr 39	ʾbl (abr) 31	*abra- 148	*abhra-
-	ʾbryšwm 31	ʾbryšwm (abrešom) 14	-	ʾplyš(w)m (abrešom) 31	*upa-raiš(a)ma 151	-
-	-	-	-	ʾplʾc 31	*abi-rāza	-
ʾbrʾst (aβrāst) 6	ʾbrʾst 31	-	-	-	*abi-rāšta 234	-
ʾbrwc (aβrōz) 6	ʾbrwc 31	ʾbrwc (abrōz) 14	-	ʾplwc (abrōz) 31	*abi-rauča 236	-
-	-	-	-	p̄lysʾl (padisār) 117	*abi-sāra 240	-
-	ʾpsʾng 33	ʾfsʾng (afsānag) 28	-	ʾpsʾn (afsān) 33	*abi-spāna *abi-sāhana 242-3	-
ʾpswn, ʾfswn (afsōn)	ʾpswn 33	ʾpswn, ʾfswn (afsōn) 50	afsōn	ʾpswn 33	*abi-sāv(a)na, *abi-spāna 247-8	-
-	-	-	-	bpl (babr) 49	-	-

فارسی نو	طبری		پهلوی اشکانی		
	دهخدا	حسن دوست	یویسی	دورگین - مایستر ارنست	مکنزی
آب / آو / آو / آف (در لهجه‌های فارسی)	ō ū		»b, »b (āb) 1	»b, »b (āb) 7	-
آبستن / آبستان	os us	us	-	-	»bystn 30
آبله / آبله	ūlə		-	-	-
آسیاب	asyū asyō		-	-	
آفتاب	afto		-	-	
ابر	aver aber		-	-	
ابریشم / ابریسم / ابریشم / افریشم	orišam		-	-	-
افراز	heprāz		-	-	-
افراشته	heprāšt		-	»br»štg (abrāštāg) 14	-
افروز	*afrūj			»brwc (afrōž) 14	-
افسار / افسار	owsār usār	usār, مازندرانی: osāl/usāl	-	-	-
افسانه / فسانه / آفسانه و اوسانه	osāne usāne		»fs»ng (afsānag)	»fs»ng (afsānag) 28	-
افسون / فسون (معین)	osūn usūn		-	-	-
ببر	babēr		-	-	-

فارسی میانه مانوی (ترفانی)			فارسی میانه		ایرانی باستان	
بویس	مگزی	دورکین – مایستر ارنست	نیبرگ	مگزی	حسن دوست	هرن
-		-	-	wnpšk (wanafsag) 152	-	
-	-	-	tāftan, tǎp 189	t'p̄ytn, t'p-tn (tāftan) 144	*tāfta- *tāpa 817-8	-
tb (tab) 86	-	tb (tab) 323	-	tp (tab) 144	*tapa(h)- 828-9	-
tbr (tabar) 86	-	tbr (tabar) 323	-	-	*tapara 831	
-	-	-	-	-	*tūbraka 912-3	-
-	xwmn 164	xwmn (xwamn) 368	hwmn (x ^u amn) 220	hw ^u b (xwāb) hwmn, hmn (xwamn) 164-5	*hvāpa 1180	*svapa- 110
dry ^u b (daryāb) 35	dry ^u b	dry ^u b (daryāb) 141	Drayāp 66	dlyd ^u (p̄) (daryā(b)) 66	*drai-āp 1309	*jrayas- 125
'c 'br (azabar) 6, 8	'c 'br 48	-	hačapar (azabar) 88	hcpl (azabar) 48	-	-
-	-	-	-	spz, sbz (sabz) 132	*sapači- (*sapa-از) 1657-8	-
šb (šab) 84	šb 141	šb (šab) 315	šap 184	šp (šab) 140	-	*kšap- 171
-	-	wyšqwh (wiškōb) 359	-	škwpg (škōfag) 143	*skaufaka 1889-90	-
qbwtr, kbwtr [kabōttar] 51	kbwtr	qbwtr, kbwtr, qbwtr, [kabōttar] 203	-	kpwt (kabōd) kpwtl (kabōtar) 95	*kapauta-ar, *kapauta-tara, *kapauta-taru 2126-7	*kapōta- 187
qp (kaf) 52	-	kf, kp, qf, qp (kaf) 204	-	kptn (kaftan) 96		-
-	-	-	-	kpš (kašš) 96	*kašša- 2215	-
-	lb 102	-	lap 121	lp (lab) 102	-	-

با نگاهی به جدول بالا، درمی‌یابیم واژه‌هایی که مشمول این قاعده آوایی شده‌اند، دو ویژگی مهم دارند:

۱. وجود واج b بعد از مصوت a یا ā.

۲. نبودن آوایی دیگر بعد از واج b.

البته موارد استثنایی هم وجود دارد که علی‌رغم داشتن این شرایط، چنین تحولی در آنها رخ نداده است یا برعکس، که در جای خود به توضیح آن خواهیم پرداخت.

۱.۴. اوکتن

باتوجه به آنچه در جدول بالا مشاهده می‌شود، قاعده کلی زبان طبری، تمایل به تبدیل b پس‌واکه‌ای به واکه ö یا ü است. با در نظر گرفتن چنین قاعده‌ای، می‌توان کلمات اوکتن و اوروجن را این‌گونه بازساخت: «اوکتن (o/ukatan)»، این واژه که در فارسی نو دیگر به کار نمی‌رود به kaftan به معنی «افتادن» در فارسی میانه و پهلوی اشکانی (نک: حسن‌دوست ۱۳۹۵: ۴/۴۰۳۹) مربوط است. اما مسئله مهم در اینجا، پیشوند فعلی آن است. باتوجه به آنچه در سایر واژه‌ها با شرایط آوایی مشابه رخ داده است (نک: واژه [afrij]: افروز» در بالا) و آن را گویش‌های مازندرانی تأیید می‌کند، می‌توان پیشوند را -abi* در نظر گرفت، یعنی:

*abi-kafta- > ab-kaftan > aβ-katan > av-katan > aw-katan > ow-katan > o/u-katan^۱

نکته مهم درباره اوکتن این است که، این فعل در دیوان امیر پازواری (۱۳۸۴: ۳۶۷) به صورت «هوکت» به معنی «تعقیب کرد و دنبال گرفت» آمده است. همچنین در بیتی از دیوان او، به معنی افتادن به کار رفته است:

مشک بیته دوس گله باغ ره هوکته/ یا زنگی وایارده گل بچین هوکته

مشک افتاد در گل باغ دوست و همه جا را گرفت، یا زنگی آن را آورد و به گل چیدن افتاد

(همان: ۲۱۹-۲۲۰).

۱. توجه شود که خوشه همخوانی ft در طبری به t تبدیل می‌شود، مانند گفتن به گُتن.

از آنجایی که قدمت شعر دیواره‌وز بسیار بیشتر است و در دو نسخهٔ مربوط به شعر دیواره‌وز، صورت الف‌دار برای آن ذکر شده است، و همچنین از آنجایی که فعل افروختن با املاي الف‌دار «اروجن» ضبط کهن‌تری از صورت «افروختن» است، تردیدی باقی نمی‌ماند که صورت کهن‌تر این واژه با الف بوده است و چون h و ? در تبدیل به یکدیگر در زبان طبری شواهدی دارد، مانند اژدر و هشتر در داستان سام^۱، می‌توان تصور کرد به‌مرور زمان، این ساخت فعلی برای طبری‌زبانان غریب به نظر رسیده است و آن را در قالب افعال پیشوندی مرسوم زبان طبری درآورده‌اند، یعنی تبدیل «او» به «هو» به قیاس افعال دارای پیشوند «هو». احتمالاً همین قیاس برای افعال دیگری چون هوشن به معنی «بیفشان، بریز» (پازواری ۱۳۸۴: ۳۶۷) هم رخ داده است.^۲ از طرفی صورت‌های مضبوط در شعر امیر پازواری به‌روشنی مؤید وجود مصوت o/u در تلفظ قدیم‌تر این افعال بوده‌اند، زیرا همین مصوت‌ها پایه‌های قیاس واقع شده‌اند.

۲.۴. اوروجن

همچنین برای «اوروجن» نیز می‌توان مسیر تحول آوایی زیر را در نظر گرفت:

*abi-rauča- > ab-rōj > aβ-roj > av-roj > aw-roj > ow-roj > o/urūj

حال باید به این سؤال پاسخ دهیم که چه چیزی باعث تبدیل a/āb به واکهٔ ō سپس ū می‌شود؟ صادقی (۱۳۸۰: ۱۰۷-۱۰۸) دربارهٔ تبدیل مصوت a به o در واژهٔ «دُفیره» — نوشتهٔ حمزه اصفهانی که پیش‌تر ذکر آن رفت — می‌نویسد: «به‌کار رفتن ضمّه در دُفیره بی‌شک به‌علت وجود صامت b پس از a است و این تغییر یعنی تبدیل a به u (یا o) در

۱. برای مشاهدهٔ متن نک: ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان: ۸۹.

۲. البته ممکن است دربارهٔ هوشن این ایراد وارد باشد که چرا مستقیم آن را فعل پیشوندی با پیشوند هو در نظر نمی‌گیریم. در پاسخ به این سؤال، باید به ساخت ماضی این فعل اشاره کرد، یعنی دیشونتسیما به معنای «افشاندم» (پازواری ۱۳۸۴: ۳۶۱). حرف «پ» در این ساخت، به‌خوبی گویای بقای صورت کهن‌تری از «ف» و فعل کوتاه‌شدهٔ da-apšūnessimā است که p احتمالاً صورت تحول‌یافتهٔ β در زبان طبری باشد، حتی گونهٔ فشانستیما هم مشاهده شده است که متأخر به‌نظر می‌رسد (همان: ۳۶۳).

مجاورت b در زبان فارسی نظیر دارد؛ چنان‌که کلمهٔ نبی که از nibīg^۱ پهلوی گرفته شده، در بعضی از متون به نُوی بدل شده‌است. خوارزمی در مفاتیح العلوم (ص ۱۱۷-۱۱۸) نیز نام تعدادی از این خطوط را ذکر می‌کند، اما همه‌جا دَفیره با دال مفتوح به کار می‌برد» (همان‌جا). البته صادقی این توجیه را برای دُفیره آورده‌است که کاملاً درست است. اما مطلب ایشان دارای اطلاعات سودمندی است که برای یک نتیجه‌گیری کلی‌تر مفید خواهد بود. اگر فرض کنیم که تغییر آوایی از a به u یا o به دلیل وجود واج b است، آنگاه مطلب ایشان، به‌درستی گویای تحول آوایی مذکور نخواهد بود، زیرا شواهد بسیاری در زبان‌های میانه وجود دارد که در آن، کلماتی که از گروه آوایی ap یا ab برخوردارند، حتی در صورت تحول به aβ مصوت a را حفظ کرده‌اند و این نشان می‌دهد که گروه آوایی ab به‌خودی‌خود شرایط لازم برای تبدیل به ob یا ub را ندارد.^۲ علاوه‌برآن، ثبت «دَفیره» با فاء اعجمی، خود گویای حفظ مصوت a پس از تحول واج b است. همچنین کلمهٔ نُوی، به‌جای واج b دارای واج v است که به‌نظر می‌رسد با آنچه خود ایشان از تحول دوبارهٔ فاء اعجمی (β) به واج‌های v, b, f و p شرح داده‌اند، همخوانی بیشتری دارد، یعنی نُوی که صورت‌های نُبی و نُپی هم دارد، از صورتی تحول یافته‌است که فاء اعجمی جای واج b را گرفته بود. درواقع، تبدیل همین واج‌گونهٔ β به v و سپس w که در شیوهٔ تولید با مصوت o و u نزدیکی دارد، سبب تغییر مصوت پیش از خود شده‌است. همچنین باید افزود که در متن پازند، این واژه به‌صورت niβā آوانویسی شده‌است (نک: شکندگمانیک وزار، فصل ۱۳، بند۱). پس به‌طورکلی، می‌توانیم مسیر این تحول را این‌گونه تصور کنیم:

$$V^3p > Vb > V\beta > o/a\beta > o/av > ow > \bar{o}/o > \bar{u}/u$$

باتوجه‌به آنچه مطرح شد، می‌توانیم با اطمینان بگوییم که مصوت سایشی واک‌دار β به‌عنوان واج‌گونه، نقش میانجی را در تحول واژه‌هایی که در ابتدای بحث گفته شد، ایفا

۱. قس پهلوی: nibēg, با یاء مجهول ē (نک: مکنزی ۱۳۷۳: ۱۱۱).

۲. برای نمونه نگاه کنید به جدول: واژه‌های افروز، لب، سبز و آفتاب ذیل زبان‌های ایرانی میانه.

۳. مصوت.

کرده‌است. این تحول در زبان طبری علاوه بر اینکه بیانگر وجود b پس از مصوت است، شرط مهم دیگری دارد که پس از واج b نباید مصوت دیگری آمده باشد. قاعده دوم همان است که مانع از تبدیل واج b به مصوت \bar{o} یا \bar{l} در کلمات تاوستان^۱، تابه، کهوا/ کوو (به معنی کبود)، «کویج kawīj» (کویز، قفیز) (شعرا، ۱۸۱)، «فروی farwi»^۲ (فربه) (ذاریات، ۲۶)، «دیوا dīwā»^۳ (دیبا) (دخان، ۵۳) (محمدی ۱۳۹۶: ۱-۴۰) و غیره شده‌است.

۵. تبیین مثال‌های نقض

اما در این میان، چند مثال نقض نیز به چشم می‌خورد: واژه‌های کوتر به معنی «کبوتر» و جور به معنی «بالا»، تور به معنی «تبر»، کوش به معنی «کفش» و اوله/ اولا به معنی «تاول». نگاهی به اصل هر کدام از این واژه‌ها می‌تواند مطلب را روشن‌تر کند.

۱.۵. کوتر

این واژه در گویش‌های مازندرانی به صورت‌های kotər و kutər رایج است (نصری اشرفی ۱۳۸۱: ۱۷۰۸)، و به نظر می‌رسد از ایرانی باستان *kapauta-tara و فارسی میانه kapōtar مشتق شده‌است (حسن دوست ۱۳۹۵: ۳۸۷۲/۴). این واژه به صورت کفتر و کبتر (نک: نفیسی ۱۳۴۳) و کُوتَر (نک: آندراج)، نشان می‌دهد که واج p یا صورت دیگر آن b با تحولاتی که در برخی از گونه‌های فارسی نورخ داده، از حالت میان‌واکه‌ای خارج شده و مصوت بعدی آن از بین رفته‌است. احتمالاً این صورت ثانویه در خود طبری بوده و در طبری هم تحول یافته‌است:

۱. نک: داستان بنیان گذاردن آمل در همین مقاله.

۲. به نظر نگارندگان، این واژه اصلاً طبری نیست. از آنجایی که این واژه در فارسی میانه به صورت frabīh آمده‌است، به نظر می‌رسد در مرحله‌ای به farvī > fəravī > fəraβīh تبدیل شده‌است که پس از، از میان رفتن مصوت، صورت ۷ دار باقی مانده باشد.

۳. به نظر می‌رسد شیوه صحیح‌تر آوانویسی این (و)ها به صورت ۷ باشد.

*kabtar > *kaβtar > kavtar > kawtar > kowta/ər > ko/uta/ər.^۱

۲.۵. جور

واژه «زَبَر» از ایرانی باستان *hača-upari و فارسی میانه azabar مشتق شده است (حسن دوست ۱۳۹۵: ۲۷۲۳/۳)، اما در طبری به دلیل تبدیل واج č به ĵ، به صورت aĵ-abar تحول یافته است، یعنی

aĵ-abar > aĵ-aβar > aĵ-avar > aĵ-awar > jōr

همچنین درباره واژه تور از فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی tbr (tabar) (حسن دوست ۱۳۹۵: ۱۴۱۶/۲). برخلاف سایر موارد که b/p میان‌واکه‌ای به مصوت تحول نمی‌یابد، در این مورد به o و سپس ā تحول یافته است.^۲ در واقع، در این مورد گروه آوایی ap/ba با هم تحول یافته اند.

۳.۵. اوله/اولا

اگر اوله/اولا را تحولی از «آبله» بدانیم، کمی کار دشوار است، زیرا صورت پهلوی این واژه 'plk' [ābilag] (مکنزی ۱۳۷۳: ۳۱) b را هم در موقعیت میان‌واکه‌ای قرار می‌دهد و هم وجود مصوت ā به جای a ممکن است تحلیل را دشوار کند. اما توجه به چند نکته در اینجا راهگشا

۱. صادقی در مقاله «سه اثر در لهجه مازندرانی»، به توجیه تحولات آوایی واژگانی از این دست پرداخته است. ایشان از «رشته ow (در مرحله قدیم تر aw) ...» سخن به میان می‌آورد که در نهایت، به مصوت u تبدیل می‌شود. وی درباره تحول واژه کوتر قائل به چنین تحولی است: «kutar > *kowtar > kawutar» (صادقی ۱۳۶۹: ۸۶). او در حالی گروه آوایی awu را به ow تبدیل کرده است که اندکی قبل تر از این کلمه، ow حاصل در واژه sowz «سبز» را حاصل تحول aw می‌داند و این یعنی تفاوتی میان واقع شدن واج b در موقعیت میان‌واکه‌ای و پساواکه‌ای قائل نبوده است که به نظر نگارندگان، خالی از اشکال نیست. همچنین، مثال‌های آمده در بالا نشان می‌دهد که p/b‌های میان‌واکه‌ای جز در یک مورد خاص به o و u بدل نشده اند.

۲. به طور کلی، آنچه صادقی در تحلیل این تحول آوایی مطرح می‌کند، با شواهد مذکور همخوانی ندارد. برای مثال، از میان مثال‌های ایشان می‌توان به شو، لو و کوش اشاره کرد. به نظر می‌رسد اینکه ایشان در جای دیگر در مورد شب و لب قائل به فاء اعجمی بوده اند (نک: صادقی ۱۳۵۰)، ولی در مازندرانی چنین تحولی را مدنظر نداشته اند، به دلیل در دست نبودن شواهد این واج‌گونه در طبری بوده است.

خواهد بود: نخست اینکه، در خط پهلوی لزوماً از مصوتی بعد از b نشانی نیست. دوم اینکه، ضرورتی وجود ندارد تا مصوت پیش از b حتماً a باشد^۱ و سوم اینکه این واژه به دو صورت در مازندرانی کاربرد دارد. صورت دوم که در گویش آمل به صورت «آفله (ʔāfle)» — بدون مصوت بعد از f — در کنار اوله به کار می‌رود، به خوبی مسیر تحول واژه را نشان می‌دهد، یعنی:

āble > āḫle > āvle > awle > owle > ole > ule.^۲

۴.۵. کوش

این واژه در متون پهلوی به صورت [kafš] kpš به کار رفته است (نک: مکنزی ۱۳۷۳: ۹۶)، در فارسی به دو صورت کفش و کوش (نک: دهخدا ۱۳۷۷) وجود دارد. صادقی واژه کوش را حاصل تحول kufš > kowš > kuš در نظر گرفته است که خود محل بحث است، زیرا fهای طبری به u بدل نمی‌شوند. البته برخی از این fها در خوشه‌های همخوانی fr و ft حذف می‌شوند، مانند بروتن به معنی «فروختن». ولی مسئله این است که اولاً برای همه واژه‌ها، این اتفاق نیفتاده است. مثلاً آفتاب به «اوتو» تحول نیافته، بلکه «آفتو» شده است و دیگر اینکه اگر هم تحول آوایی براساس وجود f صورت می‌گرفت، باید f حذف می‌شد، یعنی kafš به kaš تبدیل می‌شد. در این صورت، دلیلی برای پدید آمدن آوای ow وجود ندارد.

در تأیید این نظر، باید به اعداد «هفت» و «هفده» اشاره کرد که با داشتن اصل f دار و شرایط آوایی مشابه با واژه «کفش»، بازم به مصوت u/o بدل نشده‌اند. از سویی واژه کفش در کتاب واژه‌های فارسی عربی شده ذیل مدخل «الْحَفَّ» به صورت «کَوْت»، همراه «قفش» به عنوان معرب‌هایی برای واژه کفش آورده شده‌اند (شیر ۱۳۸۶: ۸۸). گونه معرب v/w دار از

۱. مهم‌ترین مثال این دسته از گروه‌های آوایی، واژه او از āb است. همچنین، دو واژه «دریابو (deryāw) و «وشتاو (wištāw)» در ترجمه‌های طبری قرآن، نشان از این تحول دارند (محمدی ۱۳۹۶: ۴۰).

۲. صادقی این راه را برای تحول واژه پیشنهاد کرده است: ola > *owla > *awla > ābela > (صادقی ۱۳۶۹: ۸۶)؛ اما به نظر می‌رسد تبدیل مصوت ā به a چندان ضروری نیست.

واژه کفش نمونه خوبی است که نشان می‌دهد این واژه از قدیم‌ترین دوره‌ها به v/w بدل شده بود، یعنی شرایط آوایی واژه به‌گونه‌ای بوده که v/w را تولید کرده‌است. پس لزوماً نیازی به در نظر گرفتن اصل واژه با واج f وجود ندارد. به بیانی دیگر، می‌توان تحول واژه را بدین شکل تصور کرد:

*kabš > *kaβš > *kavš > kawš > kowš > kū/ōš > kuš

از بررسی این دسته از واژه‌های طبری این نتیجه حاصل می‌شود که آن دسته از کلماتی که در طبری f دار هستند، چه f آنها اصلی باشد مانند هفت، چه حاصل تحول p باشد، مانند هفراز و آفتو، زمانی وارد زبان طبری شده‌اند که f به‌عنوان واجی مستقل در زبان طبری وجود داشته‌است و برای آنهایی که از p پدید آمده بودند، این تحول صرفاً در خود زبان طبری نیفتاده و به‌احتمال بسیار زیاد، زبان دیگری وام‌دهنده این واژه‌ها بوده‌است. به همین دلیل، دو دسته از واژه‌ها در طبری با این شرایط آوایی دیده می‌شوند؛ یکی آنهایی که همچنان f دارند و دیگری آنهایی که \ddot{o} یا \ddot{a} دارند مانند اوسار = افسار یا اوسانه = افسانه، و این بدان معناست که \ddot{o} یا \ddot{a} دارها، قبل‌تر از تبدیل p به f (و ورود آنها به طبری) در زبان طبری تحول یافته بودند. علاوه بر موارد مذکور، یک دسته دیگر نیز باقی می‌ماند که به‌رغم داشتن شرایط آوایی مورد نظر، چنین تحولی برای آنها رخ نداده‌است. واژه‌های ابر و بیر از این دسته‌اند. اگرچه مقصود این مقاله بررسی این دسته از واژه‌ها نیست، اما اشاره‌ای کوتاه به این دسته، سودمند خواهد بود. به نظر می‌رسد این تحول آوایی، مربوط به زمان متأخرتر در زبان مازندرانی باشد، یعنی زمانی که دیگر قاعده تبدیل واج b به واج‌گونه β و سپس به مصوت o و u از میان رفته‌است و این خود به دلیل از بین رفتن تمایل زبان به ایجاد واج‌گونه β بوده‌است. سپس قاعده دیگری جایگزین آن شده‌است، قاعده‌ای که در آن، زبان طبری تمایل دارد تا هجای سنگین cvcc را به cv و cvc تبدیل کند. کلمات غیرفارسی مانند قبر و صبر از این دسته‌اند. در زبان مازندرانی، این دسته از کلمات تک‌هجایی به کلمات دوهجایی تبدیل می‌شوند، یعنی aber, abar, babar, xabar و saber. همچنین باید اشاره کرد که برخی از این دسته از واژه‌ها که انتظار می‌رود تحول معمول زبان را طی کرده باشند، گونه‌های فارسی

را به جای تحول طبری پذیرفته‌اند، مانند هپراز و هفراز به معنی «افراشته» (نصری اشرفی ۱۳۸۱: ۲۰۵۰) که در واقع وام‌واژه‌های فارسی با صورت‌های تحول‌یافته از مادهٔ مضارع «(abrāz-» فارسی میانه (از -abi-rāza* (حسن‌دوست ۱۳۹۵: ۴۰۵/۱)) در طبری بوده‌اند.

۶. نتیجه‌گیری

واج‌گونهٔ سایشی واک‌دار دولبی β که نزد قدما به‌عنوان فاء اعجمی شناخته شده بود، حاصل تحول واج b پس از مصوت است که در متون کهن فارسی نو شواهد بسیاری دارد. این واج‌گونه که در منابع پهلوی اشکانی نیز در خط نشان داده شده‌است، پرسش مهمی را ایجاد می‌کند و آن اینکه، اصل این تحول آوایی مربوط به چه زمانی است؟ از آنجایی که اصل برخی از این واژه‌های مورد بحث فقط به فارسی میانه (پهلوی) برمی‌گردد، شاید ساده‌ترین راه، نسبت‌دادن آغاز این تحول آوایی به زبان پهلوی باشد. هرچند احتمال چنین گمانی با توجه به پرشمار بودن این دسته از کلمات ناممکن نیست، اما شاید بهتر باشد تا راه دیگری را برای خاستگاه آن در نظر بگیریم، زیرا پذیرفتن چنین نظری پیامدهای دیگری را نیز به دنبال دارد.

با نگاهی به قواعد این تحول آوایی و واج‌هایی که نتیجهٔ نهایی گذار از واج‌گونهٔ β شده‌اند، یعنی p, v, b و f در فارسی، این احتمال به ذهن متبادر می‌شود که شاید پای گونه‌های مختلف زبان پهلوی در کتابت آثار در میان بوده‌است؛ گونه‌هایی که حاصل آن، واژه‌های āftāb, afsār (در فارسی میانهٔ ترفانی)، afsōn و afsān در خود پهلوی شده‌اند. اما گونه‌های دیگر کلمات که واج b را حفظ کرده‌اند و در فارسی نو نیز این روند ادامه یافته‌است، نشان می‌دهد که دست‌کم در دوره‌ای که نوشته‌هایی به زبان پهلوی ثبت می‌شده، چنین تحول واجی در برخی از مناطق تحت نفوذ فارسی میانه رخ نداده‌است.^۱ پس باید برای این قاعدهٔ آوایی، این نکته را قائل شویم که از دوره‌های کهن‌تر (تقریباً هم‌زمان با دورهٔ

۱. حل این مسئله مهم به گونه‌شناسی زبان فارسی و فارسی میانه نیازمند است.

ساسانی و شاید کمی قبل‌تر از آن) این قاعده در گونه‌های مختلف فارسی و زبان‌های محلی وجود داشته‌است، همان‌طور که این واژه‌ها در متون مختلفی ثبت شده‌اند. به‌طور کلی، دربارهٔ زبان طبری می‌توان گفت این تحولات حاصل خود زبان طبری بوده (یا به تعبیر بهتر، زبان طبری هم جزو آن مناطقی بوده که این ویژگی زبانی را به‌عنوان یک ویژگی درون‌زبانی دارا بوده‌است) و با تحولات هم‌عصر خود در زبان‌های دیگر ایرانی، تفاوت‌هایی داشته‌است. وجود واژه‌های \ddot{o} یا \ddot{a} در کنار واژه‌های f دار که اصل آوایی یکسانی داشته‌اند، نشان از دو دورهٔ زمانی مختلف برای تحولات موجود در زبان طبری دارد. دورهٔ نخست وجود واج b و واج‌گونهٔ β را تأیید می‌کند، درحالی‌که گونه‌های f دار حاکی از ورود صورت‌های تحول‌یافتهٔ واژه به زبان طبری هستند. به‌مرور زمان، با از بین رفتن تولید واج‌گونهٔ β در زبان، امتداد تحول واج b به مصوت \ddot{o} یا \ddot{a} نیز از بین رفت و جای خود را به شکستن هجای سنگین به دو هجای سبک داد.

منابع

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۶۶.
برجیان، حبیب، ۱۳۸۸، «متون طبری»، آینهٔ میراث، دورهٔ جدید، ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۵.
بهار، محمدتقی، ۱۳۵۵، سبک‌شناسی، تهران.
بهار، مهرداد، ۱۳۴۵، واژه‌نامهٔ بندهشن، تهران.
پادشاه، محمد، ۱۳۶۳، آندراج (فرهنگ جامع فارسی)، زیر نظر دبیرسیاقی، تهران.
پازواری، امیر، ۱۳۸۴، دیوان امیر پازواری، به‌کوشش منوچهر ستوده و محمد داودی درزی کلایی، تهران.
حسن‌دوست، محمد، ۱۳۹۵، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ۵ ج، تهران.
دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه، تهران.
شکندگمانیک‌وزرا ← Jāmāsp-Āsānā.
شیر، السید اَدی، ۱۳۸۶، واژه‌های فارسی عربی شده، ترجمهٔ سید حمید طیبیان، تهران.
صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۵۰، «خصوصیات زبانی تفسیر قران پاک»، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۱۸، ش ۳، ص ۴۱-۶۵.
_____، ۱۳۶۹، «سه اثر در لهجهٔ مازندرانی»، مجلهٔ زبان‌شناسی، س ۷، ش ۲، ص ۶۳-۷۱.

- _____، ۱۳۸۰، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران.
کیا، صادق، ۱۳۲۷، واژه‌نامه طبری، تهران.
مایل هروری، نجیب، ۱۳۷۹، تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، تهران.
محمدی، میثم، ۱۳۹۶ الف، «طبریات نسخه نظامی کتابخانه ملی پاریس»، اسطوره بنیادها، به کوشش محمد شکری فومشی، تهران، ص ۳۵۰-۳۷۳.
_____، ۱۳۹۶ ب، بررسی ویژگی‌های طبری زیدی، رساله کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش محمدحسین تسییحی، تهران، ۱۳۴۵.
_____، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش بنهاردارن، تهران، ۱۳۶۳.
مکنزی، دیوید نیل، ۱۳۷۳، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران.
ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۶۵، تاریخ زبان فارسی، تهران.
نصری اشرفی، جهانگیر، ۱۳۸۱، فرهنگ واژگان طبری، تهران.
نفیسی، علی اکبر (ناظم‌الاطبا)، ۱۳۴۳، فرهنگ نفیسی، تهران.
نیبرگ، هنریک ساموئل، ۱۳۸۱، دستورنامه پهلوی، ج ۲، تهران.

- Browne, E. G., 1905, *Abridged Translation of the History of Tabaristan*, London.
Boyce, M., 1975, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*
(= Acta Iranica 9A), Téhéran-Liège.
Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.
Jāmāsp-Āsānā, J. M. and West, E. W., 1987, *Shikand-gūmānik Vijār*, Bombay.
Monchi-Zadeh, D., 1969, "Contribution to Iranian Dialectology: Explanation of Verses in Old Tabari", *Orientalia Suecana* 18, pp. 163-182.

